

گزارشی تاریخی درباره فاطمه توسی بانویی که مانع از تعرض مغولان به حرم مطهر رضوی شد

قصه دختری که ناجی مشهد شد



نگاره‌ای از داستان قازان واسب از کتاب جامع التواریخ در دوره ایلخانی

جواد نوانیان رودسری|
هجوم مغولان، طوفانی سهمگین بود که همه چیز را زیرورو و ایرانیان را خاکسترنشین کرد. تحلیلی که هاشم رجب‌زاده در کتاب ارزشمند «آیین‌کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌ا...همدانی» از آمار و ارقام اقتصادی دوره قبل و بعد از هجمه مغول ارائه می‌کند، سخت تکان دهنده است. ایرانیان هنوز هم از زیر بار آن حمله بنیان‌کن، قد راست نکرده‌اند و این ادعا، ابدًا گزاف و زیاده‌گویی نیست. از آن احتشام پایدار و ریشه‌دار، هیچ بر زمین نماند. چه شهرها و روستاها که به تاریخ پیوست و چه مرغزارهای سرسبز و بوستان‌های پزگل که طعمه هدم و خشک‌سالی شد. گزارش‌های تاریخی از قتل عام میلیون‌ها نفر در سرزمین‌های شرقی ایران، به‌ویژه خراسان بزرگ

خبر می‌دهند. مشهور است که چون مردی از اهالی بخارا، به خراسان غربی پناه آورده بود، از وی درباره رفتار و اقدام مغولان پرسیدند و او گفت: «آمدند، کُندند، سوختند، کشتند، بردند و رفتند». عطاالملک جوینی در «جهان‌گشا» که آن را در ایام سیطره ایلخانان به رشته تحریر درآورده و طبعاً، جانب احتیاط را در نقل روایات رعایت کرده است، به طعنه و کنایه حکایت این کشتار وحشیانه را نقل می‌کند و درباره آنچه مغولان با خراسان آباد و پرجمعیت کردند، می‌نویسد: «فی‌الجمله تولی [پسر چنگیز] در دوسه ماه، شهرها را با چندین ریاع که هر قصبه از آن شهری است و از نموج خلایق هریک از آن بحری مسلم کرد و اطراف و اکناف چون کف دستی گردانید و گردن‌کشان را که سرافرازی می‌کردند، در دست

حوادث پای‌مال گردانید و آخر همه هرات بود؛ چون آن را نیز به‌اخوات آن ملحق کرد.» در آن محشر کبری، مشهد و نواحی اطراف آن نیز از تعرض مصون نماندند. نوغان، آن شهر بزرگ و آباد، چنان غارت و ویران شد که فی‌الجمله طی یک قرن بعد، به‌صورت قصبه‌ای در اطراف مشهد درآمد و «حافظ ابرو (درگذشته ۸۳۱ق)» در کتاب جغرافیای خود از آن به‌عنوان مزرعه یا روستایی کوچک یاد کرده است. تابران نیز در ایلغار مغول زیرورو شد و مختصر توانی که برایش باقی‌مانده بود، کمتر از یک قرن بعد، در هجوم تیمورلنگ به فنا رفت و زادگاه باشکوه فردوسی بزرگ هم طعم تلخ هدم و هلاکت را چشید؛ بااین‌حال، مشهد از تعرض کلی مصون ماند، از آن رو که شهرکی مذهبی

تکته، اطلاعات این گزارش برای نخستین بار است که منتشر می‌شود.

● آغاز نامه فاطمه طوسی

اطلاعات ما درباره فاطمه چندان گسترده نیست، می‌دانیم که او در دربار مادر خان بزرگ مغول، در مغولستان، حضور داشت و از آنجا برای حفظ مشهد و خراسان از هجمه مغولان، اقداماتی را سازمان‌دهی کرد. عطاالملک جوینی در متن «جهان‌گشا»، فرازی را به فاطمه طوسی اختصاص داده و بیشتر اطلاعات ما درباره وی، برگرفته از این اثر سترگ است.

طبق روایت جوینی، زادگاه فاطمه مشهدالرضا^ع بود و در همین مکان به اسارت مغولان درمی‌آید، «به‌وقت استخلاص موضعی که مشهد مقدس علی‌الرضا –علیه افضل الصلاه والتحیه– در آنجاست و او را به اسیری بیرون آوردند» و چون مشهد در آن زمان یکی از بخش‌های بلوک توس محسوب می‌شد، فاطمه نیز به «طوسی» شهرت یافت.

گزارش جوینی نشان می‌دهد که هر چند انبیه حرم‌رضوی در آن هجمه به‌کلی ویران نگردید و از حیز انتفاع ساقت نشد، مهاجمان تعدادی از مردم و به‌ویژه زنان را به اسیری گرفتند و به مسقط‌الראس خود در «قراقورم» در مرکز مغولستان، فرستادند که فاطمه یکی از آن‌ها بود. شواهدی هم در دست است که فاطمه طوسی را یکی از سادات ساکن مشهد معرفی می‌کند.

البته این مسئله، ادعایی بود که خود وی بدان باور داشت، «بزرگان اطراف به حمایت او توسل می‌نمودند، خاصه بزرگان خراسان و جمعی از سادات مشهد مقدس به نزدیک او رفتند که در زعم او آن بود که سلاله سادات کبارست. (جهان‌گشای جوینی)»

از بعد از انتقال به مغولستان توانست به عنوان زنی زیرک و دانا، به دربار «تورکینا خاتون»، همسر «اوکتای قاآن» (امپراتور مغول و فرزند چنگیز) راه یابد و با بیان خود، آن بانوی بانفوذ را جذب کند. این ویژگی را نمی‌توان جز به توانایی علمی و تربیت خانوادگی اصیل ترجمه کرد. علی‌اکبرمشیر سلیمی در جلد دوم کتاب «زنان سخنور» فاطمه طوسی (به قول وی خراسانی) را زنی خوش‌بین و صاحب‌فریحه شعر معرفی و دو رباعی را به نقل از منابع دوره مغول به وی منسوب می‌کند؛

آراسته باغ و عندلیبان سرمست
یاران همه از نشاط گُل باده مست
اسباب فراغت همه در هم زده است
بشتاب که جز تو هر چه می‌باید هست

●●●

ای از تو وفا و مهربانی نایاب
بی‌عیش تولدت جوانی نایاب
وصل تو حیات جاودانی لیکن
یابنده آب زندگانی نایاب

این ابیات، اگر متعلق به فاطمه طوسی باشد، در کنار گزارش سیاست‌ورزی‌های وی، چهره‌ای ویژه و خاص را از او به نمایش می‌گذارد، چهره‌ای که به قول دکتر شیرین بیانی در کتاب «زن در ایران عصر مغول»، مدتی بعد از ورود به دستگاه تورکینا خاتون به «حاکم اصلی» دربار امپراتوری مغول تبدیل شد؛ بنابراین، باید فاطمه طوسی را از خاندانی اصیل و ساکن مشهد بدانیم که احتمالاً به سلسله سادات موسوی یا حسینی انتساب داشته است. (در این زمان هنوز سادات رضوی در مشهد مستقر نشده بودند.)

● حضور در مغولستان و ورود به دربار

درباره پیشینه فاطمه طوسی بیش از این نمی‌دانیم. او بعد از انتقال به پایتخت مغولان، مدتی را در بازار به‌عنوان شاگرد یک «دلاله»-احتمالاً در بازار برده‌فروشان– مشغول به کار شد. پیداست که این کار از سر میل و رغبت نبوده است و او را به این عمل واداشته‌اند، بااین‌حال، این اشتغال مقدمه‌ای برای ورود فاطمه طوسی به دربار امپراتور شد. جوینی تصریح می‌کند: «به هروقت در عهد دولت قاآن او را در اردوی توراکینا خاتون امدودشی بودی، چون حال دیگرگون شد و امیر جینقای پای از میان بیرون نهاد، قربت او زیادت گشت و تمکن او به غایت انجامید.»

نفوذ فاطمه طوسی بر همسر امپراتور، حاصل زیرکی و تیزهوشی این بانوی مشهدی بوده است. طولی نکشید که به مقام «حاجب» بانوی اول دربار امپراتور رسید و مورد اعتماد کامل وی بود، «در خدمت او

● افول ستاره اقبال

آنچه باعث افول ستاره اقبال فاطمه طوسی گردید، بی‌گمان اشتباهات راهبردی او درسیاست‌ورزی‌والبته شانس و اقبالی بود که یاری‌اش نکرد. وی برای بقا در دربار به اقتدار تورکینا خاتون سخت وابسته بود و به‌همین دلیل، وقتی گیوک قاآن به قدرت رسید و میان او و مادرش نفاری عمیق پیش آمد، آغاز پایان فاطمه طوسی هم رقم خورد. تقابل با فاطمه طوسی در دربار امپراتور مغول زمانی به اوج رسید که پس از عزل یکی از وزرای پیشین، خواستار بازداشت و اعاده او برای مجازات گردید، وزیر مخلوع به کوتان، یکی از پسران اکتای قاآن، پناهنده شده بود. تلاش فاطمه طوسی برای بازگرداندن وزیر، به دلیل پافشاری کوتان بر حمایت از وی، به نتیجه نرسید و تورکینا خاتون هم در یک عقب‌نشینی آشکار، قضیه را نادیده گرفت. هنگام برگزاری «قوریلتای» (جلسه مشورتی بزرگان خاندان چنگیز برای تعیین امپراتور بعدی)، کوتان سخت بیمار شد و زودی درگذشت. اطرافیان به گیوک قاآن، امپراتور جدید، چنین القا کردند که مرگ کوتان، حاصل جادویی است که فاطمه طوسی مورد استفاده قرار داده است. به این ترتیب، با دستور خان بزرگ، فاطمه طوسی تحت تعقیب قرار گرفت. تورکینا خاتون در برابر تسلیم جابه ایرانی‌اش مقاومت کرد، اما استنکاف در برابر دستور امپراتور امکان نداشت. تورکینا خاتون به‌ناچار فاطمه طوسی را تسلیم فرزندش کرد، اما این اتفاق باعث کدورتی عمیق میان مادر و فرزند شد.

دکتر شیرین بیانی در کتاب «زن در ایران عصر مغول» می‌نویسد: «اگر این اختلاف به جایی نرسید، چون تورکینا خاتون چند روز پس از این واقعه درگذشت،» شاید هم رقبا ی ملکه بزرگ، او را مسموم کردند. مرگ تورکینا خاتون، درواقع پایان کار فاطمه طوسی بود. گزارش جوینی از شکنجه‌های سخت و غیرانسانی این بانوی خراسانی خبر می‌دهد؛ شکنجه‌هایی که وی را وادار کرد به گناه نکرده اقرار کند. به دستور گیوک قاآن دهان و برخی اجزای بدن فاطمه طوسی را دوختند و او را در نمدی پیچیده به آب انداختند. طرف‌داران و نزدیکان فاطمه طوسی هم به سرنوشت دردناک او مبتلا شدند و همه از دم تیغ گذشتند، به‌این ترتیب، دوران حیات یکی از تأثیرگذارترین شخصیت‌های ایرانی عصر مغول به پایان رسید؛ هرچند این تأثیرگذاری، درواقع، دولت مستعجل بود.

کشف معدن نقره‌ای که پنهانش کردند

فرخدا|
سال ۱۳۰۹ خورشیدی انتشار یک خبر جذاب، سبب بالا رفتن آمار فروش روزنامه بهار در ۲۹ اردیبهشت می‌شود. مردم خراسان در این روز خبر کشف یک معدن نقره عظیم در جوبین راهی خوانند، خبری که خیلی زود به دربار راه پیدا می‌کند و باعث می‌شود کارشناسان و مأموران و چندی از مسئولان برای تماشای معدن نقره راهی جوبین شوند.

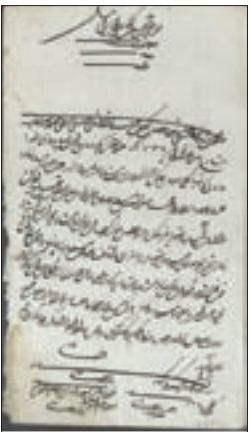
مرقومه روزنامه بهار حاکی است قربانعلی‌نامی که عطار و از کسبه جغتای مرکز جوبین بوده یک روز بی‌دلیل از کوهی که در جوار کلاته او قرار داشته است بالا می‌رود و در آنجا مقداری خاک نقره‌ای رنگ می‌بیند که از دهانه شکافی غارمانند بیرون ریخته است؛ پس مقداری از خاک را برمی‌دارد و به چند نفر نشان می‌دهد، زیرا که همان ابتدا حدس می‌زند که این خاک حاوی نقره است. افراد دیگری هم که خاک را دیده‌اند، تأیید می‌کنند که بی‌گمان نقره است و خبر در شهر می‌پیچد. جریده بهار می‌نویسد: «بالاخره طوری شده که مورد توجه مأمورین دولت، به خصوص رئیس مالیه محل واقع، قریب یک من از آن خاک را داده مالیه گرفته و دعوتی از سایر مأمورین دولت نماینده صحیه و نماینده معارف نموده و کوره و آتش تهیه [کرده] و مقداری از آن خاک را خواستند که تجزیه و ذوب نمایند. چون وسایل ذوب فراهم نبود، حتی با بوته [هیزم] هم ممکن نشده [ذوب نشده]. معذلک بر عموم مدعین از مأمورین و آقایان محلی و غیره ثابت شده، محلی که این خاک برداشته شده، [دارای] معدن نقره است و در همان مجلس قرار شد هر کدام از مأمورین محترم به اداره متبوعه خود راپورت دهند و مسلماً درخور توجه و مورد استفاده دولت و ملت واقع خواهد گردید. ممکن است یک نفر متخصص اعزام شود یا اینکه مقداری از این خاک ارسال به مرکز شود تا قضیه واضح و روشن گردد.»

این خاک به‌تهران فرستاده می‌شود اما پس از آن هیچ خبری درباره پیداشدن کوه یا معدن نقره در جراید نوشته نمی‌شود، زیرا به احتمال زیاد کشف معدن نقره حقیقت داشته اما حکومت نخواسته است درباره آن اطلاع‌رسانی کند و این خبر هم اگر چه در روز اول مثل بمب صدامی کند و مردم برای هفته‌ها از آن حرف می‌زنند، در نهایت شفاف‌سازی نمی‌شود تا در غبار خاطرات و لایه‌لای اوراق کاهی جراید از خاطره‌ها برود.

سند نوشت

در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود

سند چهارصدساله حرم حضرت معصومه (س)



گروه تاریخ و هویت | در مرکز اسناد آستان قدس رضوی سندی چهارصدساله (از دوره صفوی) وجود دارد که موضوع آن، انتخاب مسئول امور مالی برای همه اماکن مذهبی از جمله حرم حضرت معصومه (س) است. در این سند که سال ۱۰۳۶ قمری (۴۱۰ سال قبل) به رشته تحریر درآمد، ضمن معرفی مستوفی کل موقوفات ایران در آن زمان به تمام بقاع متبرکه، نام حرم حضرت معصومه (س) هم قید شده است.

در بخشی از این سند به حقوق دریافتی جانب مستوفی الممالک هم اشاره شده که مبلغ پنجاه تومان تبریزی بیان شده است: «استیفای کل موقوفات ممالک محروسه به سیدات و نجابت پناه رفعت و معالی دستگاه عزت و عوالی انتباه نظاما للسیاده و النجابه و الرفعه میرزا محسنا متعلق است و مبلغ پنجاه تومان تبریزی از بابت حاصل و مداخل بقاء الخیرات و مزارات و آستان‌های مقدس و غیر ذلک در وجه مواجب همه ساله سیدات و نجابت پناه مشار الیه مقرر است.» در ادامه هم سند آسامی اماکن و عتاب مقدسه ایران ذکر می‌شود که در این فهرست نام «سرکار آستانه مقدسه معصومه (ع) در قم» به همراه حرم مطهر رضوی و آستانه حضرت عبد‌الظیم حسنی به عنوان بقاع متبرکه که مهم نوشته شده است.

تکته: مستوفی الممالک رئیس طبقه مستوفیان بوده و در دوره صفویه مستوفی الممالک مسئول امور مالی کل مملکت محسوب می‌شده و همه امور مالی و مالیاتی کشور و عزل و نصب مستوفیان به دست او صورت می‌گرفته است.

تقویم تاریخ

مرگ «اردشیر»، شاه نه‌ساله ایران

سال ۶۳۰ میلادی در چنین روزی، اردشیر سوم، شاه نه‌ساله ایران (از دودمان ساسانیان) به طریزی رموز درگذشت و «شهرپراز»، زنزال نامدار ایران، امور سلطنت را به دست گرفت تا از زوال امپراتوری ایران جلوگیری کند. اردشیر سوم، پسر قباد دوم، هم در هفت سالگی و پس از مرگ ناگهانی و مشکوک پدرش به شاهی رسیده بود و چون کودکی بیش نبود، امور حکومت به دست مقامات وقت و در صدر آنان شهرپراز افتاده بود اما حکومت او نیز دوامی نیافت و پس از ۴۴ روز کشته شد. دلیل مرگ او نیز مخالفت و همراهی نکردن درباریان و از جمله دیگر فرماندهان ارتش ذکر شده است. روایت است که شهرپراز پس از شکست ارتش ایران از رومیان در ماه‌های آخر حکومت خسرو پرویز، از چشم ایرانیان افتاده بود. دلیل دلخوری ایرانیان از شهرپراز این بود که فریب امپراتور روم را خورده و در جریان نبرد، واحد‌های خود را وارد عملیات نکرده بود. شهرپراز روم برای شهرپراز یک سند جعلی فرستاده بود که حکایت داشت خسرو پرویز می‌خواهد او را هم به‌همان‌گونه که زنزال‌های دیگر و از جمله «بهرام جوین» را پرانکند یا نابود ساخت، از میان بردارد. این سند جعلی، شهرپراز را دلسرده و نسبت به جان خود بیگناک ساخت و فعلاانه در نبرد شرکت نکرد و موجب شکست ارتش ایران و فرار خسرو پرویز به تیسفون (مدائن نزدیک بغداد و پایتخت امپراتوری ایران در طول ۸ قرن) شد.

تکته: شهرپراز سرداری بود که با شکست دادن رومیان، سوریه و فلسطین را به قلمرو ایران بازگردانید و صلیبی را که مسیح بر آن میخکوب شده بود، به تیسفون فرستاد.

برخی منابع:

جهان‌گشای

جوینی،

عطا ملک

جوینی،

تصحیح محمد

قزوینی، دنیای

کتاب/ زن در

ایران عصر

مغول، دکتر

شیرین بیانی،

دانشگاه

تهران/

فاطمه خاتون

مشهدی،

شاعره قهرمان

عهد مغول

(مقاله)، تحفه

ابراهیم‌آوا،

ترجمه کیوان

لؤلؤئی، مجله

نامه پارسی،

شماره ۱۳،

تابستان

۱۳۳۸/ زنان

علی‌اکبر

مشیرسلیمی،

انتشارات

علمی، جلد

دوم